



سوریه؛ چه بر سر این سرزمین آمد؟

پادکست دایجست | قسمت ۸

فروردین ۱۳۹۷

فرشاد محمودی

ویرایش و تنظیم: شادی حسینی

مقدمه

کشور سوریه از قدیمی‌ترین سرزمین‌های جهان است. جالب است بدانید که دمشق، پایتخت سوریه، یکی از قدیمی‌ترین شهرهای سکونت‌پذیر تاریخ بشر است. به دمشق continuously inhabited city می‌گویند که یعنی از ازل سکونت در آن جریان داشته است. این کشور تاریخی که به‌اندازه‌ی ایران قدمت دارد، در سال‌های اخیر تقریباً با خاک یکی شد. جنگ سوریه به حدی پیچیده است که بیشتر افراد نمی‌دانند که این جنگ دقیقاً به‌خاطر چیست و از کجا شروع شده است. پادکست دایجست در این قسمت به ۶-۷ سال پیش برمی‌گردد و ماجرای جنگ سوریه را از ابتدا مرور می‌کند.

تاریخچه

سوریه مانند ایران قدمتی طولانی دارد و صحبت کردن راجع به آن از حوصله‌ی این پادکست خارج است. به طور خلاصه این سرزمین طی هزاران سال بین آشوریان، بابلی‌ها، هخامنشی‌ها، اسکندر، سلجوقی‌ها، رومی‌ها و... دست‌به‌دست شده تا به امپراطوری عثمانی و جنگ جهانی اول می‌رسد. زمانی که امپراطوری عثمانی در جنگ جهانی اول شکست خورد، تجزیه شد و کشورهای مختلف، بالاخص فرانسه و انگلستان، برای مدتی بر آن مسلط شدند. در حقیقت انگلیس و فرانسه این کشورها را مابین خود تقسیم کردند و بزرگ‌ترین سرزمین عربی‌ای که از امپراطوری عثمانی جدا کردند، سوریه بود. سوریه به قیمومت فرانسوی‌ها (French mandate) درآمد. «قیمومت» در شکل و شمایل با «استعمار کردن (colonize)» متفاوت است. در mandate کشور مافوق نسبت به کشور زیردست «قیم» می‌شود؛ مثلاً سوریه تا زمانی که بتواند روی پای خود بایستد، تحت قیمومت فرانسه باقی می‌ماند. این اتفاق در سال ۱۹۲۰ افتاد. در این سال‌ها جنگ‌هایی بین فرانسه و نیروهای سوری رخ داد. در نهایت پس از جنگ جهانی دوم، سال ۱۹۴۶، فرانسه نیروهای خود را از سوریه خارج کرد و کنترل سوریه به یک دولت جمهوری رسید که از قبل شکل گرفته بود.

پس از این، تا دهه‌های ۶۰-۷۰ میلادی، سوریه که به‌تازگی مستقل شده بود، وارد دوره‌ای شد که چند کودتای مختلف را از سر گذراند و قدرت در این کشور دست‌به‌دست شد. در این زمان جنگ‌هایی نیز بین دنیای عرب و اسرائیل اتفاق افتاد و اعراب تمام این جنگ‌ها را به شکل مفتضحانه‌ای به اسرائیل باختند. در این دوره قرار بود که سوریه پا مصر یکی شود و کشوری به نام United Arab Republic تشکیل دهند که این برنامه عملی نشد. هم‌زمان حزب بعث شکل گرفت و حافظ الأسد (پدر بشار الأسد) یکی از اعضای آن بود.

حزب بعث و به قدرت رسیدن خانواده‌ی الأسد

حزب بعث یک حزب بسیار ناسیونالیست سکولار عرب بود با هدف یکی کردن تمام ملل عرب. این حزب در عراق هم فعال بود و صدام را روی کار آورده بود. در دهه‌ی ۱۹۶۰ کودتای دیگری در سوریه شکل می‌گیرد و این حزب به قدرت می‌رسد. پس از این کودتا، حافظ اسد فرمانده نیروی هوایی سوریه می‌شود. ۲-۳ سال بعد یک کودتای درون‌حزبی دیگر شکل می‌گیرد و حافظ این بار به سمت وزارت دفاع سوریه می‌رسد. یک سال بعد جنگ دیگری بین اعراب و اسرائیل درمی‌گیرد که به «جنگ شش‌روزه» معروف است. در این جنگ نیز اعراب شکست می‌خورند. سوریه همه که در این جنگ دخیل بود، بخش وسیعی از اراضی خود (موسوم به «بلندی‌های جولان») را از دست می‌دهد. همین شکست باعث اختلاف‌نظر بین اسد و رئیس دولت می‌شود. در سال ۱۹۷۰ حافظ اسد طی یک کودتای بدون خونریزی به قدرت کامل می‌رسد. اینجاست که خانواده‌ی اسد سر کار می‌آیند. حافظ اسد به مدت ۳۰ سال به سوریه حکومت کرد تا اینکه در سال ۲۰۰۰ بر اثر حمله‌ی قلبی درگذشت و پسرش «بشار اسد» جانشین او شد. بشار تحصیل کرده‌ی لندن و چشم‌پزشک بود.

پراکندگی قومی و مذهبی سوریه

سوریه با جمعیت حدود ۲۳ میلیون نفر متشکل از اقوام و مذاهب مختلفی است که همین موضوع یکی از دلایل پیچیده شدن جنگ

سوریه است. به‌طور کلی اسلام بزرگ‌ترین دین این کشور است. ۷۰٪ جمعیت سوریه مسلمانان سنی‌اند؛ حدود ۱۱ تا ۱۲٪ علوی، ۳٪ شیعه، ۳٪ دروزی و ۹ تا ۱۰٪ مسیحی. ادیان و مذاهب متفاوت دیگری نیز در این کشور وجود دارند که جمعیت کمی را شامل می‌شوند. از لحاظ قومی اعراب ۹۰٪، کردها ۹٪ و ارمنی‌ها ۱٪ جمعیت سوریه را تشکیل می‌دهند.

خانواده‌ی اسد از علویون‌اند؛ یعنی یکی از اقلیت‌های مذهبی حاکم کنونی کشور سوریه است. علویون زیرشاخه‌ای از اسلام شیعی بودند که نه در میان شیعیان و نه در میان سنی‌ها مقبولیت نداشتند و تا مدت‌ها در سوریه اقلیت غیرمهم به شمار می‌رفتند. علویون حتی در میان احزاب سیاسی هم پذیرفته نمی‌شدند؛ ولی حزب بعث آنان را پذیرفت. گفته می‌شود که درگیری‌های ریشه‌داری میان فرقه‌های مذهبی مسلمانان سوریه وجود داشته است و علویون پس از رسیدن تدریجی به قدرت، از این موقعیت برای اعمال نفوذ و جبران سال‌ها سرکوب استفاده کرده‌اند. البته هر یک از طرفین روایت خود را دارند و صحت‌وسقم آن قابل بررسی نیست؛ اما چیزی که قطعی است آن است که همواره درگیری‌های ایدئولوژیک در این کشور وجود داشته است.

اقدامات خانوادگی اسد

می‌توان گفت که خانواده‌ی اسد معمار سوریه‌ی مدرن بودند. اقتصاد سوریه را مدرن و این کشور را از یک مملکت ضعیف به یکی از قدرت‌های منطقه تبدیل کردند. البته ناگفته نماند که سیاست‌های ناکارآمدی هم داشتند؛ اما وقتی رشد سرانه‌ی تولید داخلی سوریه را بررسی کنیم، می‌بینیم که نمودار رشد صعودی بوده است. در نگاه کلی، علی‌رغم فراز و نشیب‌های زیاد، خانواده‌ی اسد برنامه‌هایی در سر داشتند که می‌توان گفت تا حدی عملی شده‌اند؛ مثلاً آزادسازی اقتصادی یکی از اصلاحات انجام‌شده بود. اما در مقابل عملکردهای مثبت، انتقاداتی نیز بر حاکمیت اسدها وجود دارد؛ برای مثال گفته می‌شود که سرکوب تحت سلطه‌ی اسد زیاد بوده است. یکی از اقدامات حافظ اسد این بود که به تدریج اصلاحاتی در قانون به وجود آورد و خود را به قدرت مطلق تبدیل کرد. حافظ همچنین اکثریت ارتش را از علویون وفادار به خود قرار داد تا از خیانت نکردنشان مطمئن باشد. نکته‌ی دیگری که وجود داشت این بود که سوریه به دلیل حملات تروریستی و جنگ با اسرائیل از سال ۱۹۶۳ تا همین ۲۰۱۱ تحت قانون اضطراری بود. این حالت باعث می‌شود که برخی از قوانین قانون اساسی نقض شوند. گفته می‌شود که خانواده‌ی اسد به‌خاطر نفع خود سوریه را از این قانون خارج نمی‌کرد.

وضعیت جغرافیایی و اقتصادی سوریه

سوریه که یکی از قدیمی‌ترین سرزمین‌های کره‌ی زمین است، یک کشور کوچک با ثروت نسبتاً کم و ۲۳ میلیون نفر جمعیت است که به نسبت مساحتش بسیار پرزدهام است. مساحت سوریه حدود ۱۸۵ هزار کیلومتر مربع است؛ چیزی نزدیک به یکی از ایالت‌های آمریکا مثل واشنگتن یا فلوریدا. تنها یک‌چهارم از اراضی این کشور قابل زرع و کشت است و مابقی آن بیشتر کویری است. البته بخشی از این اراضی برای چرای دام مناسب است. می‌توان گفت که تقریباً کمتر از ۱۰ درصد سطح اراضی سوریه زمین زراعی ثابت به حساب می‌آید. به‌غیر از نوار پاریک مدیترانه‌ای، اکثر کشور به شدت تحت تأثیر دمای هواست که منجر به طوفان‌های شنی متعدد و خشکسالی‌های پیاپی می‌شود. مثلاً در ۴ سال ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۱ خشکسالی ویرانگری گریبان سوریه را گرفت، تا حدی که این خشکسالی از لحاظ شدت به خشکسالی‌های دهه‌ی ۱۹۳۰ آمریکا تشبیه شد. گفته می‌شود که این خشکسالی اخیر بی‌سابقه‌ترین و طولانی‌ترین خشکسالی سوریه بوده است. برای مثال در بازه‌ی سال‌های ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۰ حدود ۶۰ بار طوفان شنی به سوریه هجوم آورد. مهم‌ترین اثر این طوفان‌ها از بین بردن لایه‌ی سطحی خاک بوده است. لایه‌ی سطحی خاک ۵ تا ۲۰ سانت اولیه‌ی روی خاک است که محل تمرکز بیشترین مقدار مواد آلی موردنیاز برای کشت‌وزرع است. همین خشکسالی یکی از محرک‌های جنگ داخلی سوریه بود.

مضاف بر طوفان‌های شنی، دمای بیش از حد نیز باعث کاهش بارندگی شده بود. مطابق عکس‌برداری‌های فضایی سال ۲۰۱۰، به‌غیر از اردن و لبنان و اسرائیل، تمام مناطق شرقی مدیترانه دچار کاهش بارندگی شدید شدند. حتی در همین مناطق نیز میزان بارش حداقلی و به‌اندازه‌ی بوده است که کشاورزی را سرپا نگه دارد. بیشترین میزان بارش در زمستان است که منفعت چندانی برای محصولات ندارد. از سوی دیگر سوریه بر سر رود فرات (که از ترکیه سرچشمه می‌گیرد و از سوریه و عراق عبور می‌کند)، با ترکیه مشکل دارد؛ زیرا سد هایی که در ترکیه احداث کرده‌اند، تا حد زیادی جلوی آب ورودی به سوریه را می‌گیرد.

اقتصاد سوریه بر پایه‌ی دو رکن است: نفت و کشاورزی. طبق آمار بانک جهانی در سال ۲۰۱۲ کشاورزی ۲۰٪ تولید سرانه‌ی داخلی سوریه را تشکیل می‌دهد که باعث اشتغال ۱۷٪ مردم شده است. از سوی دیگر سوریه قبل از درگیری‌ها روزانه ۳۳۰ هزار بشکه نفت تولید می‌کرد که به‌غیر از ۷۷۰ هزار بشکه، مابقی صرف مصارف داخلی می‌شد. این میزان تولید پس از درگیری‌ها به نصف رسید. در ضمن نفت سوریه کیفیت خوبی ندارد و هزینه‌ی پالایش آن بسیار بالاست.

مسئله‌ی دیگر جمعیت زیاد سوریه است که باتوجه به فقر منابع، تناسب درستی میان جمعیت و منابعش برقرار نیست. اگر سوریه جمعیت کمتری داشت، اوضاع متفاوت بود. با این که زمین‌های زراعی طی سالیان افزایش یافتند و کیفیت کشت در سال‌های اخیر بسیار بهتر شد، اما این رشد پاسخگوی تقاضای جمعیتی نبوده است. علاوه بر این، با افزایش جمعیت، تقسیم‌داری‌ها میان مردم به شکل متناسبی صورت نگرفته است. در نتیجه پی‌بردن به روابط مابین مردم سوریه و رابطه‌ی مردم با دولت بسیار مهم است.

میراث سوریه

نزاع بر سر سوریه حتی به پیش از نگاشته شدن تاریخ برمی‌گردد. مصری‌ها، هیتی‌ها، آشوری‌ها، ایرانی‌ها، یونانیان مقدونی، رومی‌ها، مغول‌ها، ترک‌ها، انگلیسی‌ها و فرانسوی‌ها از جمله حکومت‌هایی بودند که نسبت به سوریه ادعا داشتند. فقط در زمان خلافت اموی‌ها بود که

سوریه پایتخت یک امپراطوری بود. همان دوره میراث اسلام را برای سوریه باقی گذاشت و در نتیجه‌ی آن قرن‌هاست که اکثریت جمعیت این کشور را مسلمان‌ها تشکیل می‌دهند.

از دیرباز سوریه همیشه پناهگاهی برای اقلیت‌های مذهبی و قومی بوده است. بسیاری از این جوامع بازماندگان حملات دیگر کشورها بودند. در ۵ قرن اخیر، زمانی که سوریه‌ی امروزی قسمتی از امپراطوری عثمانی بود، گروه‌های ارتدکس، کاتولیک و دیگر مسیحیان، مسلمانان علوی، اسماعیلی و فرقه‌های دیگر اسلام به همراه یزیدی‌ها، کردها، یهودی‌ها و دروزی‌ها در محله‌هایی کنار مسلمان‌های سنی زندگی می‌کردند. پیش از جنگ جهانی اول سوریه تحت کنترل امپراطوری عثمانی بود. آن زمان در امپراطوری عثمانی‌ها جمعیت به دو شکل سازمان‌دهی می‌شد:

۱- در ابتدا مفهومی به نام «کشور سوریه» وجود نداشت؛ بلکه سوریه‌ای که امروز می‌شناسیم تعداد استان بودند که حول محور شهرهای باستانی و تاریخی وجود داشتند و مهم‌ترین آن‌ها دمشق و حلب (Aleppo) بودن که «ولایت» نامیده می‌شدند؛ ولایت دمشق و ولایت حلب. این دو شهر از قدیمی‌ترین شهرهای سکونت‌پذیر جهان به شمار می‌روند. تا اواخر قرن ۱۹ اصلاً ایده‌ی «کشور سوریه» شکل نگرفته بود. ساکنین هر کدام از استان‌های امپراطوری عثمانی می‌توانستند به اختیار خود به هر استانی که دوست داشتند، سفر کنند؛ بدون اینکه احساس غریبه بودن داشته باشند. اگر می‌شد از اجداد سوری‌های امروزی پرسید که اهل کجا بوده‌اند، احتمالاً از استانی که در آن زندگی کرده و مالیات می‌داده‌اند نام خواهند برد.

۲- امپراطوری عثمانی در تمام مدت حکومتش با اینکه ساکنین هر کدام از این مناطق بر اساس قوانین خود زندگی کنند، مشکلی نداشت و به زندگی روزمره‌ی افراد ورود نمی‌کرد. مسلمانان فارغ از اینکه عرب، کرد یا ترکند، رسوم و قوانین خود را با دولت به اشتراک می‌گذاشتند. ملت‌های دیگر نیز با قوم یا دین مختلف، خودمختار بودند؛ البته به جز در بحث امور نظامی و خارجه.

در نتیجه از قدیم اقوام متفاوت کنار هم زندگی می‌کردند و به عقاید، رسوم، پوشش و زبان یکدیگر احترام می‌گذاشتند و هر کدام مجاز بودند که بر اساس قاعده و قوانین خود زندگی کنند. در نتیجه زمانی که بعدها کشور سوریه شکل گرفت، یک میراث غنی و متنوع از اقوام مختلف با خود داشت که همه در کنار هم زندگی می‌کردند و به ارث برد. درواقع بخشی از پیچیدگی جنگ امروزی سوریه به دلیل پیچیده بودن تاریخ و روابط قومیتی مردم آن است.

پس از عثمانی

در جنگ جهانی اول بریتانیای کبیر و فرانسه با امپراطوری عثمانی (که طرف اتریش و آلمان را گرفته بود) در جنگ بودند؛ اما پیش از پایان یافتن جنگ، بریتانیا و فرانسه با هم توافق کرده بودند که خاورمیانه را میان خود تقسیم کنند. پس از اینکه عثمانی‌ها شکست خوردند، سوریه به فرانسه رسید و شمال عراق به بریتانیا. همان‌طور که پیش‌تر گفتیم، نحوه‌ی حکومت فرانسه به شکل قیمومت بود و نه استعماری. یعنی فرانسه سرپرست و قیم سوریه می‌شد، تا زمانی که این کشور از عهده‌ی اداره‌ی امور خود برآید. هرچند که می‌توان گفت فرانسه اهمیت زیادی به این موضوع نمی‌داد و این‌ها بیشتر واژه‌هایی حقوقی بودند تا بتوانند مستعمره‌سازی خود را در جامعه‌ی جهانی توجیه کنند. فرانسوی‌ها در اولین اقدام استان‌های مختلف را از هم جدا کردند. لبنان، دمشق، یک منطقه برای علویون، حلب، دروزی‌ها در جنوب و... اما در نهایت این تقسیم‌بندی‌ها جواب نداد و دوباره کشور را متحد کردند. فرانسوی‌ها سعی کردند که از لحاظ فرهنگی روی سوری‌ها تأثیر بگذارند. پیش از هر چیز سعی کردند زبان فرانسه را به صورت مکمل در کنار عربی قرار دهند تا ۱- رسوم فرانسوی‌ها در فرهنگ این کشور جا بگیرد، ۲- بتوانند مسیحیت کاتولیسم را تقویت کنند و مانعی در برابر اسلام بسازند و ۳- به اقلیت‌های مذهبی بها دهند تا بتوانند اکثریت مسلمانان را کنترل کنند. در نتیجه‌ی این رفتارها حس بیگانه‌هراسی در مردم به وجود آمد و ملی‌گرایی سوری‌ها تقویت شد. از همین‌جا بود که از دهه‌ی ۱۹۳۰ می‌شد راجع به مفهومی به نام «سوریه» صحبت کرد.

فرانسه که می‌دید استراتژی‌هایش بی‌نتیجه مانده، به خشونت روی آورد و طی سال‌های مختلف درگیری‌های زیادی داشت. هر بار هم استقلال سوریه را وعده می‌داد، ولی آن را عملی نمی‌کرد. درحقیقت این اتفاق نه به دست سوری‌ها افتاد و نه به دست فرانسوی‌ها؛ بلکه ارتش انگلستان حق استقلال سوری‌ها را به آن‌ها هدیه کرد. با شروع جنگ جهانی دوم دولت فرانسه به دست نازی‌ها افتاد و سوریه عملاً بدون قیم مانده بود. انگلیس حمله کرد و رژیم French Vichy Government (که کنترل سوریه را در دست داشت) را از صحنه بیرون کرد. بدین ترتیب در روز ۱۷ آوریل ۱۹۴۶ آخرین سرباز فرانسوی هم سوریه را ترک کرد و این روز، روز استقلال سوریه نامیده شد.

سوریه پس از استقلال

پس از خروج فرانسوی‌ها حال و هوای ملی‌گرایی در سوریه موج می‌زد؛ ولی سوری‌ها هنوز قانون و قواعد کشورداری را بلد نبودند. در نتیجه کودتا پشت کودتا بود که طی چند دهه در سوریه اتفاق می‌افتاد. نهایتاً در سال ۱۹۵۸ ارتش (که کنترل کشور را در دست داشتند) احساس کردند که اگر سوریه تحت رهبری مصر باشد، بهتر خواهد بود. «جمال عبدالناصر» رهبری بود که مقبولیت همگانی داشت و مورد اعتماد بود. آنان در این فکر بودند که مصر، رهبر دنیای عرب، می‌تواند به سوریه ثبات ببخشد. در نتیجه سوریه به مدت سه سال و نیم با مصر یکی شد و کشوری به نام «ایالات متحده عرب» را شکل دادند. ولی برخلاف تصور پیشین، ناصر رغبت چندانی به این وضعیت نداشت و شرایط ناممکنی نیز برای سوریه وضع کرد؛ از جمله اینکه ارتش باید از صحنه‌ی سیاست بیرون رود و رفرا دوم برگزار شود. سرانجام این اتحاد جواب نداد و در سال ۱۹۶۱ سوری‌ها دوباره به حال خود رها شدند. اکنون سوریه با بحران هویت مواجه بود: «سوری بودن» دقیقاً به چه معناست؟ در آن زمان اکثر سوری‌ها اعراب سنی بودند. از آنجایی که راه رسیدن به موفقیت از طریق ارتش عرب و بوروکراسی بود، گرویدن به اسلام برای سوری‌های غیرمسلمان جذاب بود. حدود ۷۰ تا ۸۰٪ جامعه‌ی آن زمان خود را عرب مسلمان می‌دانستند و هم‌زمان با حس ملی‌گرایی‌ای

که در حال اوج گرفتن بود، سوری بودن را با «عرب مسلمان بودن» تعریف می کردند. اما آن ۲۰ تا ۳۰ درصد دیگر چنین نظری نداشتند. در زمان امپراطوری عثمانی مردم با انواع و اقسام دین و مذهب و قومیت، بدون مزاحمت در مناطق خودمختار زندگی می کردند؛ ولی استنباط ملی گرایان سوری این بود که تنوع زیاد برای کشور نقطه ضعف است و در پی یک پارچگی بودند. باین وجود در میان خود ملی گراها نیز اختلاف نظر وجود داشت. «اخوت اسلامی»، بزرگ ترین جنبش اسلامی آن زمان، معتقد بود که همه باید عرب و سنی مذهب باشند؛ در صورتی که محافظه کاران و افرادی از اقشار مرفه تر نیز در میان ملی گراها بودند که به عقیده ی آنان ملیت و کشور نباید بر روی دین تمرکز می کرد و معیار مهم باید خاک و تمامیت ارضی می بود. این برنامه ها نیز به موفقیت نرسید تا اینکه این تفکر به نحوی در تاروپود حزب بعث ریشه دواند. حزب بعث به عنوان یک حزب ملی گرا که همه ی اعراب را از هر دین و مذهبی می پذیرفت، شکل گرفت. آرمان حزب بعث این بود که همه ی اعراب با هم، ولی به صورت داخلی، سامان دهی شوند و حکومت سکولار باشد. در حکومت های سکولار دین از سیاست جداست. البته این کار برای جامعه ی آن زمان سوریه بسیار سخت بود؛ چرا که مسلمان های اکثریت در نتیجه ی حکمرانی فرانسه و اغتشاشات داخلی و دخالت های خارجی، اقلیت ها (مخصوصاً یهودیان) را به چشم خائن بالقوه می دیدند و همین موضوع پذیرش تفکر سکولار را برای آنان سخت می کرد.

هم زمان که این کودتاها و اتفاقات و اختلاف ها در جریان بود، جنگ های متعددی بین سوریه و اسرائیل شکل می گرفت. این جنگ ها سال ۱۹۴۸ شروع شد و بعد در سال ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳ تکرار شد. نتیجه ی این جنگ ها همیشه شکست و آبروریزی برای دنیای عرب بود. مثلاً در جنگ سال ۱۹۶۷ که به جنگ شش روزه معروف است، اسرائیل ۱۲۰۰ کیلومتر مربع از بلندی های جولان را به تصرف خود درآورد و هنوز هم این مناطق را به سوریه بازنگردانده است. با اینکه سال هاست جنگ دیگری بین سوریه و اسرائیل در جریان نیست، ولی از لحاظ فنی و حقوقی جنگ میان این دو کشور هنوز ادامه دارد.

در داخل سوریه درگیری های فکری ملی گرایان همچنان در جریان بود. همین ضعف ایدئولوژیک در سوریه باعث شد که حکومت حافظ اسد در سال ۱۹۷۰ شکل بگیرد. خانواده ی اسد از اقلیت ۱۱ تا ۱۲ درصدی علویون بودند. علویون مسلمانانی اند که مانند یهودیان خود را مردم منتخب خداوند می دانند؛ ولی از دید دیگر مسلمان ها مرتد به حساب می آیند. این موضوع در زمان امپراطوری عثمانی اهمیت چندانی نداشت؛ زیرا حکومت با مسائل دینی و مذهبی مردم کاری نداشت. اکنون که سوری ها برای یافتن هویت خود می جنگیدند و به اقلیت ها به خاطر همکاری با خارجی ها شک داشتند، اقلیت بودن - چه علوی، چه مسیحی یا یهودی - وجهه ی مناسبی نداشت و همه ی اقلیت ها زیر چتری بودند که به آن به دیده ی شک و تردید نگاه می شد. در نتیجه حزب بعث برای حافظ اسد بهترین گزینه بود و جایی بود که در آن محدودیت هایش کنار زده می شد. چون همان طور که گفتیم در حزب بعث تفاوت های دینی اهمیت ندارد و همه ی اعراب، فارغ از اینکه چه دینی دارند، با هم مشترک اند. یعنی در جایی که علویون در هیچ گروهی جا نداشتند، حزب بعث به راحتی همه ی اقلیت ها را می پذیرفت. در نتیجه حافظ با اشتیاق عضو حزب بعث شد و بعدها نیز به رهبری این حزب رسید. پس برای اینکه بدانیم در سوریه چه می گذرد، باید روی این حزب تمرکز کنیم.

حزب بعث و حاکمیت حافظ اسد بر سوریه

مثل جنبش کمونیستی ملی گرایانه ی ویتنام، منشأ پیدایش حزب بعث نیز از فرانسه بود. دو شخص سوری تبار که یکی مسیحی و دیگری مسلمان سنی بود، در آن زمان در پاریس درس می خواندند و جذب شکوه و عظمت فرانسه شده بودند. هر دو می خواستند که سوریه شبیه فرانسه شود و در عین حال فرانسه را نیز از مملکت خود بیرون کنند. هر دو اعتقاد داشتند که آینده در گروه اتحاد و سوسیالیسم است. این دو اعتقاد داشتند که باید ظلم فرانسوی ها، عقب ماندگی سوری ها و حزب سیاسی ای که نمی داند چه طور باید با چالش ها روبه رو شود، به پایان برسد. بالاتر از همه اینکه باید این عدم اتحاد از بین رود. راه حل آنان این بود که توسط یک نظام سوسیالیستی اصلاح شده فاصله ی غنی و فقیر کاهش یابد و اختلاف و فاصله ی اسلام با اقلیت ها نیز توسط یک اسلام اصلاح شده کمتر و کمتر شود. از دید آنان نباید به صورت سیاسی و به عنوان یک دین به اسلام نگاه می شد، بلکه باید تجلی ای از یک کشور عربی می بود. در نتیجه جامعه ی مدنظر آنان باید مدرن، سکولار و بر محوریت عرب بودن (به جای قوم و قبیله های مختلف) جلو می رفت. به طور خلاصه تقریباً تمام اهداف آنان در ضدیت با اهداف گروه اخوت اسلامی بود.

حزب بعث نیز مانند پیمان اخوت اسلامی در ابتدا میان دانشجویان و دانش آموزان رواج پیدا کرد. حافظ اسد یکی از اولین دانشجویانی بود که به این حزب پیوست و بعداً به یک قهرمان تبدیل شد. حافظ همچون بسیاری از جوانان به ارتش پیوست، به سختی کار می کرد و به سرعت خلبان جنگی شد؛ ولی خیلی زود فهمید که ارتش و نظام یک وسیله است و برای هدفش باید وارد سیاست شود. در نتیجه از ارتباطات نظامی اش استفاده کرد و جایگاه خود را در حزب ارتقا داد. حافظ از همین جا درگیر کودتاها ی پیاپی ای شد که بین دهه های ۵۰ و ۶۰ اتفاق می افتاد و در نهایت توانست خودش را در این کودتاها بالا بکشد. در سال ۱۹۷۱ رهبر حزب و رهبر سوریه شد و برنامه هایش برای ریاست جمهوری با یک همه پرسی تأیید شد.

ولی اسد هنوز مشکل اساسی قومیتی سوریه و مخصوصاً نقش اسلام در جامعه را حل نکرده بود. مشکلی که امروزه به شکلی بسیار تراژدیک و تلخ در سوریه مشهود است، در باز نویسی مجدد قانون اساسی ۱۹۷۳ پیش بینی شده بود. قانون اساسی قبلی که در زمان فرانسوی ها نوشته شده بود می گفت که رئیس جمهور باید مسلمان باشد. حافظ هم با توجه به تعهدش به سکولاریسم دو اقدام مهم انجام داد که در راستای عقاید اسلامی بود: ۱- آن جمله را کمی تغییر داد و نوشت «رئیس جمهور باید مسلمان باشد؛ ولی مسلمان اسلام همه پسند». چرا که اسلام دین عشق، پیشرفت و عدالت اجتماعی برای همه است، نه فقط برای یک عده ی خاص. ۲- از یک مرجع قابل احترام لبنانی شیعه (سنی و سوری نبودن مرجع حساب شده بود) خواست که فتوایی با مضمون مرتد نبودن علویون صادر کند. او با این دو اقدام فضا را برای علویون باز کرد. از آن سو پیمان اخوت اسلامی خشمگین شد و شورش در کل کشور، مخصوصاً در شهر حما، در گرفت. اسد توانست تا حدودی این

شورش‌ها را مدیریت کند؛ ولی مشکل اصلی را حل نکرده بود. تا اینکه حملات پیمان اخوت اسلامی بیشتر و بیشتر می‌شود و کار به ترورهای متعدد و بمب‌گذاری رسید. سرانجام در شهر حما جنگی بین رژیم و این گروه شکل گرفت. در نهایت اسد آن شهر را با خاک یکسان کرد. ادعا می‌شود که چند ده‌هزار نفر در این درگیری کشته شده‌اند.

بعد از حمله‌ی سال ۱۹۸۲ اسد شروع به بازسازی آن شهر ویران شده کرد. به سرعت اتوبان، مدرسه، بیمارستان و... ساخت و با این کار نشان داد که برنامه‌اش کمک به بهتر شدن زندگی سوری‌هاست، ولی کسی نباید حکمرانی‌اش را به چالش بکشد. این دیکتاتوری اسد با هم‌رده‌های دیگرش در عربستان، روسیه، ویتنام و... مقایسه می‌شد.

اسد نیز مانند دیگر دیکتاتورها اعتقاد داشت که کشورهای خارجی در سوریه شیطنت می‌کنند و اجازه نمی‌دهند که سوریه روی خوش ببیند. مثلاً در همین جنگ شهر حما محموله‌ای شامل ۱۵۰۰۰ مسلسل کشف کرد که از خارج برای مخالفینش فرستاده شده بود. یا زندانی‌هایی را اسیر کرد که توسط اردن و CIA آموزش دیده بودند. این تفکر در ترور عبدالناصر مصر یا کودتاهایی که آمریکایی‌ها قصد داشتند در ایران انجام دهند، تصدیق می‌شد.

اسد نجات و رستگاری خود را در حزب بعث می‌دید که آن هم با روی کار آمدن صدام و اختلافاتی که با هم پیدا کردند، به هم ریخت؛ تا جایی که عراق پس از اسرائیل به دشمن دومش تبدیل شد. به همین دلیل بود که در جنگ ایران و عراق سوریه حامی ایران بود. پس از اینکه فهمید صدام از صلاح‌های شیمیایی آمریکایی استفاده می‌کند، از این انتخاب خود مطمئن‌تر شد و دلش این بود که صدام دست‌نشانده‌ی آمریکا است. در نتیجه وقتی که بعدها صدام به کویت حمله کرد، سوریه در ائتلافی که آمریکا علیه عراق تشکیل داد، شرکت کرد.

بشار اسد

رژیم دوم اسدها توسط بشار الأسد، پسر حافظ اسد، زمانی شکل گرفت که حافظ پس از ۳ دهه رهبری، در سال ۲۰۰۰ درگذشت. بشار هم مانند پدرش در ابتدا با ملایمت با مخالفان برخورد کرد؛ مثلاً اجازه داد که پیمان اخوت اسلامی به فعالیت‌های خود ادامه دهد. سوریه پیش‌تر به لبنان حمله کرده و این کشور را به تصرف خود درآورده بود؛ بشار در سال ۲۰۰۵ به این تصرف نیز خاتمه داد و به عبارتی در باغ سبز را رو به همگان گشود. اما رفته‌رفته نشان داد که فلسفه‌ای مشابه پدرش دارد: زندگی خودتان را داشته باشید و به حکومت من کاری نداشته باشید.

به صورت کلی سوریه تحت رهبری اسدها پیشرفت زیادی کرد. تا قبل از جنگ داخلی سرانه‌ی تولید داخلی سوریه به حدود ۲۸۰۰ دلار در سال ۲۰۱۰ رسیده بود. یعنی نزدیک اردن، تقریباً دوبرابر پاکستان و یمن و پنج برابر درآمد افغانستان؛ ولی حدود نصف ایران و یک‌پنجم ترکیه و یک‌سوم لبنان.

از لحاظ اجتماعی ۹۰٪ کودکان سوری تحصیلاتشان را در مقاطع ابتدایی و دبیرستانی تکمیل کردند و نرخ سواد به ۸۰ الی ۹۰٪ رسید. در این شاخص‌ها سوریه را حتی با ایران و عربستان قیاس می‌کردند؛ گرچه از لحاظ منابع بسیار ضعیف‌تر بود. ولی مهم‌ترین چیزی که رژیم اسد نتوانست به خوبی کنترل کند، جمعیت و تولد بود و همان‌طور که پیش‌تر گفتیم، این ازدحام جمعیت به نسبت منابعی که در اختیار داشت، بعداً مایه‌ی دردسر شد.

بشار هم مانند پدرش در پی شرعی و قانونی کردن رژیمش بود؛ ولی هیچ‌گاه راه درستی پیدا نمی‌کرد؛ یا شاید نمی‌خواست که همه‌ی احزاب سیاسی فعالیت اثرگذار داشته باشند. درحالی‌که این موضوع همیشه هدف پیکان خصومت‌های خارجی به سمت رژیمش بود، ولی اهمیت آن برای سوری‌ها به اندازه‌ی اختلافات بین اسلام و نقش جدید علویون در نظام نبود. عدم اجازه‌ی فعالیت‌های همه‌جانبه‌ی سیاسی، ترس از مطالبات مردم و اقدامات سخت‌گیرانه‌ی امنیتی باعث شد که رژیم بشار اسد روحیه‌ی دیکتاتوری ظالمانه‌ای به خود بگیرد. این قضیه و خصومت با اسرائیل منجر به آن شد که قدرت‌های خارجی مثل آمریکا در صدد تغییر رژیم در سوریه باشند. این را می‌شد به وضوح در حرف‌های دولت بوش دید.

در دولت بوش در سال ۲۰۰۲ سیاست‌های ضدسوریه‌ای دیده می‌شد. بوش سوریه را جزو ملت‌های تروریست به حساب آورد. ابتدا فعالیت‌های سری و مخفیانه علیه سوریه شروع شد و دو سال بعد هم تحریم‌ها اعمال شدند. اسرائیل نیز گهگاه شیطنت‌هایی می‌کرد و عملاً کاری از دست ارتش سوریه برنمی‌آمد. از سوی دیگر سوریه به ترور حریری در لبنان متهم و مجبور به خروج از این کشور شد. همچنین تلاش برای دست‌یافتن به تسلیحات شیمیایی به حمایت از تروریسم تعبیر شد.

در این فاصله بشار سعی کرد که روابطش را با کشورهای مختلف بهتر کند؛ غرب، شرق، اعراب و... روابط در این دوران فراز و نشیب بسیاری داشت. در یک سفر به فرانسه به گرمی از او استقبال می‌شد و چندی بعد همان فرانسه دشمن بود. یک روز تحریم می‌شد و روز بعد با سران کشورها دیدار داشت. اما در مجموع می‌توان گفت که توانسته بود تا حدی روابط را بهتر کند.

چند سال بعد، خشکسالی خانمان‌سوزی که از ۲۰۰۶ شروع شده بود، باعث شد که هشتصد هزار کشاورز تمام معیشت خود را از دست دهند و حدود دویست هزار نفر زمین‌هایشان را ترک کنند. در بعضی از مناطق کشاورزی به طور کامل متوقف شد و در بعضی مناطق افت محصول به ۷۵٪ رسید و ۸۵٪ تمام دام‌ها بر اثر گرسنگی و تشنگی تلف شدند. صدها هزار کشاورز اراضی را رها کرده و در جست‌وجوی شغل به سمت شهرها رفتند؛ شغلی که در واقع وجود نداشت! کارشناسان سازمان ملل می‌گویند که وضعیت ۲ تا ۳ میلیون از ۱۰ میلیون ساکن مناطق روستایی سوریه به «فقر مطلق» رسیده بود.

همان‌طور که مردم در پی کار و غذا به شهرها هجوم می‌آوردند، به تدریج متوجه شدند که نه تنها باید بر سر غذا و آب و کار با هم رقابت کنند، بلکه باید با پناهندگان کشورهای دیگر نیز رقابت می‌کردند. سوریه در آن زمان نیم‌میلیون فلسطینی و صدهزار عراقی را پناه داده بود. این‌گونه بود که رفته‌رفته درگیری‌ها میان مردم زیاد و زیاده‌تر شد. زنده ماندن به مهم‌ترین قضیه تبدیل شده بود. نیروی ارشد وزارت غذا و

کشاورزی سازمان ملل از USAID درخواست کمک کرد و سال ۲۰۰۸ هشدار داد که سوریه در مرز فروپاشی اجتماعی است و این ۳ سال پیش از اولین تظاهرات بود. وزیر کشاورزی سوریه نیز رسماً اعلام کرده بود که خشکسالی در حدیست که از توان پاسخ‌دهی ما خارج است. این درخواست‌های کمک به هیچ جا نمی‌رسید، تا جایی که سازمان USAID گفت اولویت ما هزینه کردن منابع در سوریه نیست.

بدون در نظر گرفتن درستی یا نادرستی تصمیم USAID، ما می‌دانیم که سوریه خود را برای فاجعه آماده کرده بود. از طرفی به دلیل افزایش قیمت گندم در بازارهای جهانی سال ۲۰۰۶ و سوسه شده بود و ذخایر استراتژیکش را فروخته بود. در نتیجه دو سال بعد به‌خاطر خشکسالی مجبور به واردات گندم شد. در نتیجه صدها هزار نفر از کشاورزان ترسیده، عصبانی و گرسنه در شهرهای سوریه جمع شده بودند و خفقان‌های اجتماعی آتش را برای شروع جهنم سال ۲۰۱۱ آماده می‌کرد.

سال ۲۰۱۱ سالی بود که بهار عربی اتفاق افتاد. اگر به‌خاطر داشته باشید، یکی پس از دیگری در کشورهای عربی تظاهرات می‌شد و رژیم‌های حاکم سرنگون می‌شدند. بهار عربی در کشورهای تونس، مصر، لیبی، بحرین و یمن اتفاق افتاد و همین بهانه‌ای بود برای سوری‌ها. مارچ ۲۰۱۱ بود که روی دیوارهای شهر درا در جنوب سوریه نوشتند «بعدی نوبت توئه دکتر!» همچنین مردم اجتماعاتی تشکیل دادند تا به کمک نکردن‌های دولت اعتراض کنند.

مطالبات مردم چند مورد بود. اولین مورد وضعیت بد اقتصادی بود. البته اگر به روند وضعیت اقتصادی سوریه نگاه کنیم، می‌بینیم که روبه‌رشد بوده؛ اما مخالفین دولت می‌گفتند که منفعت این رشد تنها به کسانی می‌رسد که در شهرهای بزرگ زندگی می‌کنند یا کسانی که به دولت نزدیک‌اند و اکثر مردم از این رشد اقتصادی بی‌بهره‌اند. فساد دولت یکی دیگر از این موارد بود. مورد دیگر علویونی بودند که تمام پست‌های دولتی و مخصوصاً نظامی را در اختیار داشتند و مردم از این بابت ناراضی بودند. خارج شدن سوریه از قانون وضعیت اضطراری یکی دیگر از مطالبات مردم بود. این قانونی تقریباً از دهه ۶۰ میلادی در سوریه حکم‌فرماست و این کشور کلاً در حالت وضعیت اضطراری است. این حالت به این شکل است که به‌خاطر جنگ‌های متعدد با اسرائیل و جنگ‌های داخلی و تروریست‌ها، قانون از حالت عادی خود خارج می‌شود و رئیس‌جمهور به اختیاراتی دست می‌یابد که در حالت عادی ندارد.

اجتماعات شکل گرفتند و مردم مطالبات خود را به شکل تظاهرات دسته‌وگریخته نشان دادند؛ تا اینکه ارتش و دولت به بدترین شکل نسبت به این قضیه واکنش نشان دادند و تظاهرات را با تیراندازی سرکوب کردند. این همان جرقه‌ای بود که ۷ سال پیش در سوریه زده شد و هیچ کسی فکر نمی‌کرد که به ویران شدن سوریه بیانجامد.

با سرکوب معترضین، شدت تظاهرات بیشتر شد و از شهر درا به شهرهای دیگر سرایت کرد و کل سوریه را گرفت. درگیری‌ها مسلحانه شد و عملاً «جنگ داخلی» به راه افتاد.

طرفین جنگ داخلی سوریه

سوریه با جمعیت حدود ۲۳ میلیون نفر متشکل از اقوام و مذاهب مختلف است که همین موضوع یکی از دلایل پیچیده شدن جنگ در این کشور است. به‌طور کلی اسلام بزرگ‌ترین دین سوریه است. ۷۰٪ سنی‌اند، بین ۱۱ تا ۱۲ درصد علوی، ۳ درصد شیعه، ۳ درصد دروزی و ۹ تاده درصد نیز مسیحی‌اند. از لحاظ قومی نیز ۹۰ درصد عرب، ۹ درصد کرد و یک درصد ارمنی‌اند. شمال دست کردهاست. مرکز، شرق و تقریباً بیشتر کشور سنی‌اند، دروزی‌ها ساکن جنوب سوریه‌اند و علویون و مسیحیان بیشتر در شهرهای اصلی و بزرگ مانند دمشق سکونت دارند. جنگ در سوریه میان ۴ جبهه در جریان است.

۱- جبهه‌ی اول: رژیم بشار اسد، ارتش سوریه و متحدانش.

متحدان بشار اسد که هستند و چه انگیزه‌هایی دارند؟

الف) روسیه

کمک‌ها: حملات هوایی و تسلیحاتی، لابی‌گری سیاسی در شورای امنیت و وتو کردن رأی‌های آمریکا و انگلیس و فرانسه. انگیزه‌ها: تنها پایگاه آب گرم روسیه در مدیترانه در بندر استان لatakیای سوریه قرار دارد و نمی‌خواهد آن بندر را از دست بدهد؛ چرا که از دست دادن بندر به معنی از دست دادن نیروی دریایی است و در نتیجه پشتیبانی دریایی نخواهد داشت. به‌طور کلی کشوری که به دریاها مسلط باشد از لحاظ نظامی قدرت بیشتری دارد. انگیزه‌ی دیگر روسیه مانع‌تراشی برای آمریکا و اسرائیل در خاورمیانه است.

ب) ایران

کمک‌ها: ارسال نیروی غیرمستقیم، دادن مشاوره‌ی نظامی، ارسال تسلیحات، حمایت مالی. انگیزه‌ها: سوریه از دیرباز از متحدان نزدیک ایران بوده و تنها راه ترانزیتی برای ارسال سلاح و پشتیبانی از حزب‌الله لبنان است. مضاف بر اینکه ایران از لحاظ استراتژیک ترجیح می‌دهد که پایگاهی در نزدیکی اسرائیل داشته باشد. درواقع افزایش یافتن قدرت ایران در خاورمیانه باعث می‌شود که دیگر کشورها چیزی برای از دست دادن نداشته باشند. این یکی از استراتژی‌های خارجی ایران است.

ج) حزب‌الله لبنان

کمک‌ها: اعزام هزاران نیروی جنگی

انگیزه‌ها: از دست رفتن سوریه به معنی از دست رفتن پشتیبان بزرگ حزب‌الله است. علاوه بر این، برقراری راه ارتباطی با ایران دشوار می‌شود و این تهدیدی برای بقای خود حزب‌الله خواهد بود.

د) شبه‌نظامی‌های عراقی و افغانی و یمنی
جبهه‌های مقابل ادعا می‌کنند که ایران این افراد را برای جنگیدن در سوریه استخدام می‌کند و از ارسال نیروی رسمی خودداری کرده است؛ هرچند که ایران این ادعا را رد کرده.

۲- **جبهه‌ی دوم:** شورشی‌ها. این جبهه از حزب‌های مختلفی تشکیل شده است. این جبهه اصلاً جبهه‌ی متحدی نیست و باوجود آنکه همه هدف مشترکی دارند، اما با یکدیگر نیز اختلاف‌نظر دارند. یک نکته‌ی عجیب راجع به جنگ سوریه این است که گفته می‌شود در آن هزار گروهک با هم می‌جنگند و این هزار گروهک جمعاً صدهزار نفر نیرو دارند.
در ادامه با چند مورد از مهم‌ترین این گروهک‌ها آشنا می‌شویم:

۲.۱- یکی از بزرگ‌ترین گروهک‌ها «ارتش سوری‌های آزاد (Free Syrian army)» است که پرچمش شبیه پرچم سوریه‌ی فعلی است، ولی به رنگ سبز و با سه ستاره. این جبهه از خارج پشتیبانی مالی و تسلیحاتی می‌شود و تقریباً میانه‌رو است. در حقیقت این گروه متشکل از ارتشی‌های سوریه است که در ترکیه مستقر بودند. آنان ارتش را ترک می‌کنند و به شورشی‌ها می‌پیوندند و این گروه را شکل می‌دهند. خود ارتش سوری‌های آزاد از چندین زیرگروه مختلف تشکیل شده است که ذکر نام آن‌ها از حوصله‌ی پادکست خارج است.

۲.۲- دسته‌ی دیگر «جبهه‌ی اسلامی» است که از ترکیب شدن ۷ زیرگروه به وجود آمده و با ۴۵۰۰۰ نیرو بزرگ‌ترین قوا را در اختیار دارد. آن چند گروهک عبارت‌اند از «حرکت احرار الشام»، «جیش الاسلام» (که این روزها در غوطه‌ی شرقی بسیار فعال است)، «ثغور الشام»، «انصار الشام» و... منظور از جبهه‌ی اسلامی «القاعده» و جبهه‌ی «النصر» نیست، ولی منشور جبهه‌ی اسلامی از ورود مبارزان خارجی استقبال می‌کند و آنان را برادرانی می‌داند که در جهاد کمک می‌کنند.

۲.۳- دسته‌ی دیگر شورشی‌ها «تحریر السوریه الاسلامی» است که از تجمیع ۲۰ گروهک دیگر ساخته شده است.

۲.۴- تعدادی گروه مستقل نیز در این جبهه قرار می‌گیرند.

چه کسانی از شورشی‌ها حمایت می‌کنند؟
الف) آمریکا

کمک‌ها: ارسال تسلیحات، دادن مشاوره و پشتیبانی نظامی، آموزش (بنا به ادعای خود آمریکا، تنها گروه‌های میانه‌رو تحت آموزش قرار گرفته‌اند و نه همه‌ی شورشی‌ها)
انگیزه‌ها: آنچه که همواره اعلام می‌کند این است که اسد یک دیکتاتور است که مردم بی‌گناه را به کشتن می‌دهد؛ اما می‌توان گفت که هدف اصلی‌اش افزایش نفوذ در خاورمیانه، ایجاد مانع برای روسیه و ایران و مستحکم کردن جایگاه اسرائیل است.

ب) کشورهای عربی حوزه‌ی خلیج فارس (عربستان، قطر، بحرین، امارات و...)

کمک‌ها: ارسال پول و تسلیحات فراوان
انگیزه‌ها: جلوگیری از نفوذ ایران در منطقه. چرا که ایران و عربستان بر سر داستان قدیمی شیعه و سنی درگیر یک جنگ نیابتی در یمن، سوریه، عراق و... هستند.

ج) ترکیه: کمک تسلیحاتی نظامی و سیاسی

د) اردن

کمک‌ها: پشتیبانی لجستیکی و آموزشی
انگیزه‌ها: اردن نیز طرف عربستان است و مخالف نفوذ ایران در منطقه است. اگر دقت کرده باشید اردن به‌راحتی به ایرانی‌ها ویزا نمی‌دهد.

جبهه‌ی سوم: گروه‌های جهادی. این دسته دو زیرشاخه دارد: «جبهه‌ی النصر» و «داعش».

جبهه‌ی النصر یک گروه جهادی است که توسط داعش خلق شده و یک زیرشاخه از القاعده است. این جبهه به سوریه اعزام شد و در ژانویه ۲۰۱۲ کار خود را آغاز کرد. جبهه‌ی النصر یکی از نیروهای بسیار قوی است که نقش مؤثری در جنگ سوریه ایفا کرده است. جبهه‌ی النصر به کشتار مردم بی‌گناه و ارتکاب جنایت‌های بسیار متهم است. النصر در بعضی از جنگ‌ها در کنار شورشی‌ها (ارتش سوری‌های آزاد) می‌جنگیدند، ولی با هم یکی نبودند. در سال ۲۰۱۲ آمریکا جبهه‌ی النصر را در لیست گروه‌ها تروریستی قرار داد. چند ماه بعد که ابوبکر البغدادی (رهبر داعش) در حال قدرت گرفتن بود، اعلام کرد که جبهه‌ی النصر و داعش با هم یکی شده‌اند؛ ولی رهبر جبهه‌ی النصر این ادعا را رد کرد، با داعش یکی نشد و بر بیعتش با القاعده باقی ماند. پس از آن این دو گروه به‌صورت مجزا عملیات می‌کنند. بیشتر مبارزان خارجی نیز به داعش می‌پیوستند. پس از آنکه النصر بیعت با داعش را نپذیرفت، داعش به‌تنهایی خود را در عراق و سوریه گسترش داد. داعش در این میان توانست

بسیاری از مناطق سوریه را از دیگر جبهه‌ها تصاحب کند. هدف داعش تنها تسلط بر سوریه نبود. داعش می‌خواست یک خلافت اسلامی در حد قدرت اسلام قدیم بسازد و همه‌ی دنیا را بگیرد. در قسمت‌های آینده یک قسمت را به چگونگی شکل‌گیری داعش اختصاص خواهیم داد. به‌صورت رسمی این گروه‌ها هیچ حامی و پشتیبانی ندارند؛ اما در خفا و پشت پرده حرف و حدیث‌های بسیاری در جریان است. مثلاً ترکیه به‌خاطر خرید نفت ارزان قیمت از داعش، به حمایت از این گروه متهم است. ترکیه همچنین به‌جای مبارزه با داعش، با کردها می‌جنگید.

۴- جبهه‌ی چهارم: کردها. کردها در چند کشور پراکنده‌اند: ایران، عراق، ترکیه و سوریه. می‌توان گفت که جمعیت کردها به حدود ۲۰ تا ۳۰ میلیون نفر می‌رسد، ولی هیچگاه مستقل نبوده‌اند و همواره با دولت‌ها بر سر استقلال درگیری داشته‌اند. در قسمت‌های بعدی یک اپیزود را به ماجرای کردها اختصاص می‌دهم. کردها همیشه استقلال طلب و خودمختار بوده‌اند و این حالت در سوریه نیز برقرار بوده است. کردهای شمال سوریه، ملقب به YPG، همیشه به نحوی با بشار اسد درگیر بودند. با آغاز جنگ کردها در سال ۲۰۱۴ کنترل سرزمین‌های خود را به دست می‌گیرند و منطقه‌ای به نام «روژاوا» می‌سازند. کردها نه با شورشی‌ها می‌جنگیدند و نه با دولت، بلکه یکی از نیروهای اصلی مقاومت در برابر داعش بودند. می‌توان گفت که اگر کردها نبودند، داعش بیشتر سوریه را گرفته بود. آمریکا کمک تسلیحاتی و نظامی زیادی به کردها کرد. چرا که آمریکا اعتقاد دارد کردها در سوریه یکی از مؤثرترین نیروها در برابر داعش‌اند.

در مقابل ترکیه با کردها خوب نیست؛ زیرا «ی. پی. ژ.» را همان گروه «پ. ک. ک.»ی کردهای ترکیه می‌داند. PKK سال‌هاست که با دولت ترکیه می‌جنگد و استقلال آن‌ها تهدیدی برای این کشور محسوب می‌شود. به همین دلیل بود که در سال ۲۰۱۸ پیشروی کردها در شمال سوریه را تحمل نکرد و با حمله به خاک سوریه «عفرین» را تصرف و از دست کردها خارج کرد.

پس به طور خلاصه ۴ جبهه‌ی اصلی درگیر در سوریه را مرور می‌کنیم: ۱- اسد و حامیان‌ش، ۲- شورشی‌ها و حامیان‌شان، ۳- گروه‌های اسلامی جهادی مانند داعش و ۴- کردها.

در این میان روابط میان این چند جبهه گره‌هایی دارد. مثلاً ترکیه با داعش می‌جنگد، ولی جنگنده‌های ترک بیش از آنکه با داعش درگیر باشند، به مواضع کردها حمله می‌کنند. خود کردها با داعش می‌جنگند، اما ترکیه به آنان حمله می‌کند. آمریکا حامی کردهاست و در مقابل از ترکیه نیز حمایت می‌کند و در اینجا نقش آمریکا گره می‌خورد.

در سوی دیگر شورشی‌ها که با دولت اسد می‌جنگند، با دیگر گروه‌های شورشی و همچنین با داعش درگیرند. داعش هم‌زمان هم به شورشی‌ها حمله می‌کند و هم به رژیم اسد. در این میان جنگنده‌های روسیه به بهانه‌ی مبارزه با داعش، به شورشی‌های مخالف بشار نیز حمله می‌کند. آمریکا نیز به بهانه‌ی مبارزه با داعش، نیروهای اسد را هدف قرار می‌دهد. یعنی ظاهراً همه در حال مبارزه با داعش‌اند، ولی عملاً به نبرد با گروه‌های مقابل مشغول‌اند.

در ابتدا آمریکا و دیگر کشورهای غربی شورشی‌ها را مسلح کردند؛ اما پس از اینکه دیدند این گروه‌ها خطرناک‌اند، اعلام کردند که تنها به گروه‌های میانه‌رو کمک می‌کنند. یعنی با دیدن عدم‌اتحاد میان گروه‌های شورشی سوریه، آمریکا به این نتیجه رسید که فعلاً هیچ گزینه‌ی مقبولى برای جانشینی اسد وجود ندارد و تقریباً از تلاش برای سرنگونی رژیم سوریه منصرف شد.

خط زمانی جنگ سوریه

جنگ سوریه طی این ۶-۷ سال چگونه پیش رفت؟

سال ۲۰۱۱ سال شکل‌گیری تظاهرات داخلی سراسری سوریه است. یعنی ابتدا کشور شاهد تظاهرات بود و این اعتراضات به تدریج مسلحانه شدند.

یک سال بعد، ۲۰۱۲، سالی‌ست که نیروهای شورشی علیه اسد سامان‌دهی شدند و پیشروی در خاک سوریه را آغاز کردند و بسیاری از مناطق را از کنترل دولت خارج کردند.

سال‌های بعد، ۲۰۱۳ و ۲۰۱۴، سال پا گرفتن گروه‌های اسلامی جهادی مانند داعش و از دست رفتن بسیاری از مناطق سوریه و عراق است. اینجاست که ماجرا گره‌های پیچیده می‌خورد: داعش، کردها، شورشی‌ها، اسد و...

در سال‌های ۲۰۱۵، ۲۰۱۶ و ۲۰۱۷ روسیه و آمریکا به ماجرا وارد می‌شوند و اولین حملات هوایی خود را علیه داعش آغاز می‌کنند؛ ولی هم‌زمان به نیروهای مقابل نیز حمله می‌کنند. از اینجا به بعد معادلات جنگ تغییر می‌کند. سوریه به تدریج مناطق از دست‌رفته را باز پس می‌گیرد. قدرت داعش بسیار کمتر می‌شود. شورشی‌ها رفته‌رفته از پا درمی‌آیند و ارتش اسد با کمک دوستانش (روسیه و ایران و حزب‌الله) قوی‌تر می‌شود.

در سال ۲۰۱۷ با روی کار آمدن ترامپ، آمریکا به بهانه‌ی استفاده‌ی دولت اسد از تسلیحات شیمیایی یک پایگاه هوایی را مستقیماً با موشک‌های کروز هدف قرار می‌دهد. در این سال داعش پایتخت خود، رقه را از دست می‌دهد. در سال قبل نیز شورشی‌ها بزرگ‌ترین پایگاه شهری خود یعنی حلب را از دست داده بودند. بدین ترتیب روسیه اعلام می‌کند که مأموریتش در شکست دادن داعش در سوریه به پایان رسیده است.

سال ۲۰۱۸ با حمله‌ی ترکیه به شمال سوریه و تصاحب عفرین از دست نیروهای کرد آغاز می‌شود. در روزهای اخیر نیز آمریکا اعلام کرده که نیروهای خود را از سوریه خارج می‌کند.

تا اینجا و پس از ۷ سال جنگ می‌بینیم که وزنه به سمت اسد سنگینی می‌کند. با این که در ابتدا اوضاع برعکس بود، اما هرچه جنگ

پیش رفت، با کمک‌های ایران و روسیه و حزب‌الله شرایط به نفع اسد تغییر کرد. داعش تقریباً متلاشی شد، رمقی برای شورشی‌ها باقی نمانده و کردها با ترکیه درگیرند. اما آیا آمریکا و دیگر کشورهای قدرتمند نمی‌توانستند نتیجه را برعکس کنند؟ البته که می‌توانستند؛ اما مشکل این بود که اتحادی در میان گروه‌های شورشی وجود نداشت و برخی بسیار افراطی بودند. تا جایی که ممکن بود رژیم تحت حاکمیت شورشی‌ها عملکردی به‌مراتب بدتر از دولت اسد داشته باشد.

جنگ سوریه هنوز هم در جریان است و علی‌رغم تمام چیزهایی که گفته شد، هنوز هم نمی‌توان نتیجه‌ی آن را پیش‌بینی کرد. اما چیزی که مشخص است این است که این جنگ جز ویرانی و بدبختی برای سوریه و مردمش دستاوردی نداشته است. تخمین‌ها می‌گویند که جنگ حدود ۲۲۰-۲۳۰ میلیارد دلار برای اقتصاد سوریه هزینه داشته و یکی از عوامل اصلی بروز بحران مهاجرین بود. حدود نیم‌میلیون نفر کشته و شش و نیم‌میلیون نفر بی‌خانمان و درون مرزهای سوریه آواره شدند. نزدیک به ۵ میلیون نفر نیز به‌قصد پناهندگی از سوریه بیرون رفتند. نزدیک ۲ میلیون نفر به ترکیه، یک میلیون و دویست هزار نفر به لبنان، ۶۵۰ هزار نفر به اردن، ۲۵۰ هزار نفر به عراق و ۱۳۰ هزار نفر به مصر مهاجرت کردند. جالب است بدانید که هیچ‌یک از کشورهای عربی خلیج‌فارس حاضر به پذیرفتن هیچ پناهنده‌ای نشدند. در اروپا نیز یک میلیون سوری درخواست پناهندگی دادند که آلمان با ۳۰۰ هزار پرونده و سوئد با ۱۰۰ هزار پرونده بیشترین پذیرش را داشته‌اند.

با آرزوی صلح برای مردم سوریه

Digestttt

Digesttt